

نشریه علمی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال یازدهم، شمارهٔ چهل و چهارم، زمستان ۱۳۹۸، ص ۱۰۶-۸۷

بررسی و تحلیل حل مسئله در کلیله و دمنه نصرالله منشی و مثنوی

مولوی بر اساس نظریهٔ جان دیویی

(با تأکید بر داستان بوف و زاع و شیر و نخجیران)

دکتر یوسف علی بیرانوند* - دکتر قاسم صحرائی**

چکیده

کلیله و دمنه و مثنوی معنوی مولوی از تمثیل برای بیان آموزش‌های اخلاقی، تربیتی و... کمک گرفته‌اند. یکی از آموزش‌های تربیتی این دو کتاب، روش حل مسئله به شیوه‌ای خلاقانه است. حل مسئله عبارت است از تلاش ذهنی به منظور پیدا کردن روشی مناسب برای حل کردن مسئله. جان دیویی از جمله کسانی است که روشی منطقی برای حل مسئله ارائه کرده است. روش او پنج اصل بدین صورت دارد: ۱. تشخیص مسئله، ۲. تعریف و بازنمایی مسئله، ۳. پیدا کردن راه مناسب، ۴. عمل کردن روی راه‌حل‌های مناسب و پیش‌بینی نتایج، ۵. نگاه به عقب و ارزشیابی نتایج فعالیت‌ها. در این پژوهش تلاش شده است که با روش توصیفی تحلیلی، حکایت «بوف و زاع» از کتاب کلیله و دمنه و حکایت «شیر و نخجیران» از کتاب مثنوی معنوی مولوی، با تکیه بر روش حل مسئله دیویی مورد بررسی قرار گیرد. سؤال اساسی در این باره آن است که روش بیان، ویژگی‌ها و مراحل داستانی روش حل مسئله در این دو حکایت چگونه‌اند؟ نتیجه آن

* دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه لرستان yossofalibiranvand@gmail.com

** دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه لرستان (نویسنده مسؤل) ghasem.sahrai@yahoo.com

است که در هر دو کتاب با روش تمثیل حیوانی تلاش شده است روش حل مسئله بیان شود. شخصیت‌های دو داستان با خلاقیت و طبق مراحل حل مسئله دیوبی پیش رفته و توانسته‌اند دشمنان را از بین ببرند. نگاه کلیه و دمنه به پیروزی، مادی‌گرایانه است در حالی که مولوی تفسیری عرفانی از پیروزی دارد.

واژه‌های کلیدی

کلیه و دمنه، مثنوی معنوی، مولوی، حل مسئله، خلاقیت، جان دیوبی.

۱. مقدمه و بیان مسئله

حل مسئله و خلاقیت همواره مورد توجه صاحب‌نظران بوده است؛ زیرا زندگی بدون چالش هرگز وجود ندارد. اکنون نیز این موضوع در میان روان‌شناسان مورد بحث قرار می‌گیرد. سیف این‌گونه مسئله را تعریف می‌کند: «زمانی که یادگیرنده با موقعیتی روبه‌رو می‌شود که نمی‌تواند با استفاده از اطلاعات و مهارت‌هایی که در آن لحظه در اختیار دارد به آن موقعیت سریعاً پاسخ درست بدهد، یا وقتی که هدفی دارد و هنوز راه رسیدن به آن را نیافته است، می‌گوییم وی با یک مسئله روبه‌رو است» (سیف، ۱۳۹۵: ۳۸۲). همچنین در تعریف مسئله می‌گویند: «مسئله زمانی پیش می‌آید که بخواهیم به هدفی برسیم، ولی در حال حاضر امکان‌پذیر نیست» (جمعی از مؤلفان، ۱۳۹۰: ۲۹۱). هنگامی که با مسئله‌ای روبه‌رو می‌شویم تلاشی ذهنی را برای حل کردن آن به کار می‌بریم. حل مسئله «فرایندی است برای کشف توالی و ترتیب صحیح راه‌هایی که به یک هدف یا راه‌حل منتهی می‌شود» (صفوی، ۱۳۶۹: ۷۹). مسائل به دو دسته تقسیم می‌شوند: «مسائل خوب تعریف‌شده، مسائلی هستند که یک راه‌حل قاطع و روشن برای آن‌ها در دسترس است؛ مانند مسائل ریاضی. مسائل بد تعریف‌شده مسائلی‌اند که نمی‌توانیم آن‌ها را بدون آنکه برای تعریف بیشترشان اقدامی شود حل کنیم» (جمعی از مؤلفان، ۱۳۹۰: ۲۹۳). در این میان هرچه فرد خلاقیت یا قدرت آفرینندگی بیشتری داشته باشد، در ارائه راه‌حل‌های مناسب موفق‌تر عمل می‌کند.

هربرت فوکس^۱ معتقد است خلاقیت عبارت است از: «هر نوع تفکری که مسئله‌ای را به صورت مفید و بدیع حل کند» (رضائیان، ۱۳۹۵: ۱۰۲). به نظر سانتراک، خلاقیت یعنی «توانایی اندیشیدن درباره موضوعات با راه‌های تازه و غیرمعمولی و رسیدن به راه‌حل‌های منحصر به فرد برای مسائل» (Santroch, 2010: 294). کایزر معتقد است: «خلاقیت عبارت است از به‌کارگیری توانایی‌های ذهنی برای ایجاد یک فکر یا مفهوم جدید» (رضائیان، ۱۳۹۵: ۱۰۳). خلاقیت عبارت است از: «توانایی همراه با طرح و نقشه‌های جدید، حل مشکلات به روشی خاص و یک سر و گردن بالاتر قرار گرفتن از بقیه افراد برحسب تصورات، رفتار و بازدهی» (بازان، ۱۳۸۹: ۱۲). از مجموع تعاریف خلاقیت، مفهوم تفکر برای رسیدن به حل مسئله دریافت می‌شود. کسی که بتواند راه‌حل‌های بدیعی برای مسئله ارائه کند خلاق است.

یکی از رویکردهایی مهم روان‌شناسی، رویکرد کارکردگرایی است که سردمدارانی مانند ویلیام جیمز^۲ (۱۹۱۰-۱۹۴۲)، جان دیویی^۳ (۱۸۵۹-۱۹۵۲) و جیمز آر. انجل^۴ (۱۸۶۹-۱۹۴۹) دارد. «بزرگ‌ترین خدمت کارکردگرایان به نظریه یادگیری این بود که به جای مطالعه هوشیاری به عنوان یک پدیده مجزا، رابطه آن را با محیط مطالعه کردند» (اکبری و همکاران، ۱۳۸۴: ۲۵). از آن میان دیویی، نظریه پرداز روان‌شناسی و فلسفه تعلیم و تربیت است که آموزش و پرورش قرن بیستم را بسیار تحت تأثیر آراء خود قرار داد و این تأثیر همچنان نیز ادامه دارد. او مخالف سرسخت روش‌های سنتی آموزش بود. به نظر او، «شاگرد باید خودش به پژوهش برای حل مسئله بپردازد و نه اینکه معلم مطالب را به او تحمیل کند» (گوتک، ۱۳۹۶: ۷۹). اصولی که جان دیویی برای حل مسئله ارائه کرد، بسیار مورد توجه دانشمندان دیگر از علوم مختلف قرار گرفته است. «بزرگ‌ترین کمک نظریه دیویی، شناخت کلی قوانین منطقی است که می‌تواند انسان‌ها را برای دستیابی به نتایج بهتر و دوری از نتایج بدتر یاری رساند» (Bolton, 1986: 239). این اصول عبارت‌اند از:

الف. تشخیص مسئله: نخستین گام در حل مسئله آن است که یادگیرنده متوجه شود که مسئله‌ای وجود دارد. در واقع بخش مهم حل مسئله، تشخیص مسئله یا مشکل است.

ب. **تعریف و بازنمایی مسئله:** تعریف کردن و فهمیدن مسئله مستلزم یافتن اطلاعات مناسب و صرف نظر کردن از جزئیات نامربوط است. یکی از راه‌های ارائه یا طرح مسئله، بیان صورت شفاهی یا کتبی آن است.

ج. **پیدا کردن راه‌حل‌های مناسب:** پس از مشخص شدن مسئله، محقق یا شاگرد فکر خود را به کار می‌اندازد و سعی می‌کند بیند مدارک و مفروضات موجود بر چه دلالت دارند و چه راه‌هایی را نشان می‌دهند. این راه‌حل‌ها را در اصطلاح فرضیه می‌نامند. به عبارت دیگر، فرضیه یعنی نظر و استنباط دانشمند با استفاده از مدارک مربوط به یک مسئله.

د. **عمل کردن بر روی راه‌حل‌های کشف شده و پیش‌بینی نتایج:** گام بعدی انتخاب یک راه‌حل، عمل کردن روی آن و پیش‌بینی نتایج است. منظور این است که اگر روش مراحل پیاپی را انتخاب کرده‌اید، آن را به کار بندید. اگر یکی از روش‌های اکتشافی را برگزیده‌اید، آن را مورد استفاده قرار دهید؛ یا اگر روش دیگری را مفید تشخیص داده‌اید، از آن بهره‌گیری کنید.

ه. **نگاه به عقب و ارزشیابی نتایج فعالیت‌ها:** پس از آنکه راه‌حلی را انتخاب کردید و آن را مورد استفاده قرار دادید، باید با نگاه به عقب نتایج حاصل را ارزشیابی کنید. این مرحله شامل واریسی شواهد برای تأیید درست بودن راه‌حل مسئله است (سیف، ۱۳۹۵: ۳۹۸-۳۹۰؛ شریعتمداری، ۱۳۹۳: ۳۱-۳۲؛ صفوی، ۱۳۶۹: ۸۱).

کلیله و دمنه و *مثنوی معنوی* مولوی از جمله کتاب‌های ادبی تمثیلی فارسی هستند که در آن‌ها حکایاتی از زبان حیوانات پرداخته شده است. این گونه حکایات از نظر نوع ادبی جزء حکایات حیوانی یا فابل^۵ قرار می‌گیرند. «فابل حکایتی درباره جانداران یا عناصر طبیعی شخصیت یافته‌اند و برخلاف اسطوره‌ها با پیامی روشن و اخلاقی به پایان می‌رسند. ویژگی برتر فابل در همین است که دربردارنده حکایتی آموزنده است و هدفش آموزش رفتار اخلاقی و اجتماعی به انسان است» (اسماعیل پور، ۱۳۹۳: ۴۰). تعلیم اخلاقی یا روحانی و مذهبی از طریق داستان برای مخاطبان کودک و نوجوان، از ویژگی‌های فابل است (تقوی، ۱۳۷۶: ۹۵). فابل را می‌توان تمثیل هم نامید (پورنامداریان، ۱۳۶۷: ۱۱۵). تمثیل «با تجسم بخشیدن و تصویر کردن مفاهیم انتزاعی و عقاید دینی و

اخلاقی، امر آموزش را به عوام و ذهن‌های مبتدی ساده می‌کند» (فتوحی رودم‌عجنی، ۱۳۸۹: ۲۷۳). مثنوی مولوی نیز حکایاتی در نوع فابل دارد. در این نوع از حکایات «تفسیر جزئیات خود نشان می‌دهد که مخاطب فرضی نویسنده، نه گروهی خاص، بلکه همه مردم‌اند و قصد او انتقال فکر و پیام به همگان است» (پورنامداریان، ۱۳۶۷: ۱۲۳). آن‌گونه که در متن هندی کلیله و دمنه معروف به «پنج‌کایانه» یا «پنج‌تنتره» آمده است، هدف از نگارش آن آموزش کشورداری به شاهزادگان هندی بوده است (ویشنو شرم‌ما، ۱۳۶۳: ۷-۹؛ دبولوا، ۱۳۸۲: ۴۳). مطابق با تحقیقات یوهانس هرتل^۶ و ادگرتن^۷، کتاب کلیله و دمنه از کتاب پنج‌تنترا و آن نیز از رساله‌ای با نام نیتی چاسترا اخذ شده که در ترجمه انگلیسی به وسیله آرتور. و. ویدر^۸ به «روش خردمندانه زندگی» ترجمه شده است (محبوب، ۱۳۳۶: ۱۰۵-۱۰۶). می‌توان گفت روش خردمندانه زندگی، بستگی زیادی به حل مسائل دارد؛ این در حالی است که کلیله و دمنه پر از روش‌های حل مسئله است و به نظر می‌رسد که یکی از علت‌های نگارش کتاب آموزش حل مسئله بوده باشد. «پنج‌تنتره کتاب درسی اعضای طبقه عالی جامعه هند برای آموختن این درس به شمار می‌رفت که در جهان سیاست و مسائل جهانی چگونه خود را نگاه دارند و کامیاب شوند» (دبولوا، ۱۳۸۲: ۴۴). یکی از جذابیت‌هایی که باعث شد کلیله و دمنه ماندگار و به زبان‌های مختلف ترجمه شود، روش‌های متنوع برخورد با مسئله است. در بیشتر داستان‌های این کتاب، مسائل به روش‌های خلاقانه‌ای حل و فصل می‌شوند.

مولوی نیز در مثنوی، تصمیم بر آن دارد که با روش تمثیلی مسائل مخاطبان خود را حل نماید. وی در بسیاری از حکایات مانند کنیزک و پادشاه، طوطی و بازرگان، شیر و نخجیران و... روش حل مسئله را بیان می‌کند. «حیوانات و اشیا در این داستان‌ها نیز معنی مجازی دارند و قرینه‌ای که معنی منظور را مفهوم می‌کند همان افعال و اعمال انسان‌هاست که از آن‌ها بروز می‌کند» (پورنامداریان، ۱۳۶۷: ۱۳۲). در این پژوهش، داستان «بوف و زاغ» از کلیله و دمنه و داستان «شیر و نخجیران» از مثنوی معنوی مورد بررسی قرار می‌گیرند. مولوی داستان «شیر و نخجیران» را از باب «شیر و گاو» کلیله و دمنه گرفته است؛ با این تفاوت که «حکایت کلیله و دمنه ساده و کوتاه است و به‌جز

پاره‌ای آرایه‌های لفظی و صنایع بدیعی چیز دیگری ندارد. اما همین حکایت در بیان سحرآسای مولانا وسیله‌ای شده است برای طرح عمیق‌ترین مسائل عرفانی، فلسفی و کلامی» (زمانی، ۱۳۸۹: ج ۱، ۳۱۳).

۱-۱. اهداف و پرسش‌های تحقیق

هدف از این پژوهش آن است تا روش حل مسئله را در داستان «بوف و زاغ» کلیله و دمنه و «شیر و نخجیران» مثنوی معنوی مورد بررسی قرار دهد. بنابراین با این سؤالات مواجه است:

الف. روش حل مسئله در داستان «بوف و زاغ» و «شیر و نخجیران» چگونه ارائه شده است؟

ب. نحوه انتخاب و اجرای حل مسئله در داستان «بوف و زاغ» و «شیر و نخجیران» چه ویژگی‌ها و پیامدهایی را به دنبال داشته است؟

۲-۱. پیشینه تحقیق

در زمینه کلیله و دمنه آثار فراوانی به نگارش درآمده است که در اینجا نام بردن از همه آن‌ها میسر نیست و خود اثری مجزا می‌طلبد. آنچه به این پژوهش و داستان بوف و زاغ مربوط می‌شود عبارت است از: نبی‌لو (۱۳۸۹) در مقاله‌ای داستان بوف و زاغ کلیله و دمنه را بر اساس نظریه روایت‌شناسی «گرماس» بررسی کرده است. جهانگرد و همکاران (۱۳۹۰) در مقاله‌ای به بررسی نمادهای اساطیری هند و ایرانی حکایت بوف و زاغ کلیله و دمنه پرداخته‌اند. محمدی افشار (۱۳۹۴) در مقاله‌ای به مقایسه داستان بومان و زاغان و حکایتی از مرزبان‌نامه با دو داستان از داریوش هخامنشی همت گماشته است. یوسفی و عامل محرایی (۱۳۹۵) در کتابی که برای نوجوانان نوشته‌اند، مهارت حل مسئله را در داستان زاغ و مار مورد بررسی قرار داده‌اند که البته چندان به بحث نظری موضوع نپرداخته‌اند. شیخ‌لووند و مستعلی‌زاده (۱۳۹۵) در مقاله‌ای، ده اصل اخلاق مدیریتی را در کلیله و دمنه مورد بررسی قرار داده‌اند. عباسی و بالو (۱۳۸۸) در مقاله‌ای به بررسی روایت‌شناختی حکایت شیر و نخجیران از مثنوی معنوی پرداخته‌اند.

۳-۱. روش پژوهش

این پژوهش با روش توصیفی تحلیلی انجام گرفته و گردآوری اطلاعات آن به شیوه کتابخانه‌ای بوده است.

۲. بحث

۲-۱. خلاصه داستان بوف و زاغ

پادشاه بومان با نیروهایش به زاغان حمله کرد و بسیاری از آن‌ها را نابود کرد. پادشاه با پنج زاغ که وزیران وی بودند، به رایزنی پرداخت تا اینکه وزیر پنجم او گفت: چاره آن است که «ملک در ملأ بر من خشمی کند و بفرماید تا مرا بزنند و به خون بیالایند و در زیر درخت بیفکنند و ملک با تمامی لشکر به فلان موضع مُقام فرماید و منتظر آمدن من باشد تا من از مکر و حیلت خویش بپردازم و بیایم و ملک را بیاباگانم» (نصرالله منشی، ۱۳۸۵: ۲۱۱). پادشاه زاغان نیز همین کار را انجام داد. تا اینکه بومان همان شب به محل زندگی زاغان آمدند ولی زاغان رفته بودند و تنها آن زاغ را زخمی یافتند. از او جریان را پرسیدند. زاغ گفت: پادشاه زاغان ما را برای رایزنی فراخواند. من به او گفتم: باید با بومان آشتی کنیم؛ به همین خاطر مرا تنبیه کردند و رفتند. تنها وزیر اول پادشاه بومان با کشتن زاغ وزیر موافق بود؛ بنابراین او را نکشتند و به مرور زمان او را محرم اسرار خود کردند؛ تا اینکه یک روز پنهانی گریخت و به نزد پادشاه زاغان رفت و به او گفت: اکنون بومان در غاری گرد آمده‌اند که در اطراف آن چوب‌های فراوانی وجود دارد. آن‌ها چوب‌ها را بر در غار آتش زدند تا بومان همه از بین رفتند (همان).

۲-۲. خلاصه داستان شیر و نخجیران

شیری چرا را بر حیوانات ناخوش کرده بود. حیوانات برای حل این مشکل به شیر پیشنهاد کردند هر روز یکی از آن‌ها برای خورده شدن به نزد او می‌آید؛ شیر نیز پذیرفت. یک روز نوبت به خرگوش رسید. خرگوش به فکر چاره افتاد. او در آغاز با حیوانات رایزنی کرد و آن‌ها را راضی کرد که شیر را نابود کند. او تا مدتی به نزد شیر نرفت. علت تأخیر خود را وجود شیری معرفی کرد که در آن نزدیکی است و خرگوشی را که با او

می آمده است که خوراک شیر شود گرفته است. شیر به همراه خرگوش رفت تا آن شیر را بکشد. خرگوش گفت: شیر در ته چاه است. شیر عکس خود و خرگوش را در ته چاه دید. خواست که او را بکشد، خود را به ته چاه انداخت و کشت (مولوی، ۱۳۹۰).

۳-۲. مشورت و بحث گروهی برای حل مسئله

در داستان «بوف و زاغ» و «شیر و نخجیران»، شخصیت‌های حیوانی با یک مسئله بد تعریف شده مواجه‌اند. پادشاه زاغان روش درستی را برای حل این مسئله در پیش می‌گیرد؛ او با شایسته‌ترین زاغان بحث گروهی و رایزنی می‌کند. این‌گونه از مسائل به‌خاطر راه‌حل‌های گوناگونی که دارند با بحث گروهی بهتر حل می‌شوند. «بحث گروهی گفت‌وگویی است سنجیده و منظم، درباره موضوعی خاص که مورد علاقه مشترک شرکت‌کنندگان در بحث باشد. در روش بحث گروهی، توجه به شخصیت معلم اهمیت خاصی دارد. اجرای مطلوب روش بحث گروهی، تا اندازه‌ای به شخصیت معلم به اصطلاح خون‌گرمی او بستگی دارد» (شعبانی، ۱۳۹۶: ۳۳۶-۳۳۷). پادشاه زاغان شخصیتی خون‌گرم معرفی می‌شود که برای حل مسائل مهمش با پنج وزیر دانای خود رایزنی می‌کند. کلیده و دمنه درباره این پنج وزیر می‌گوید: «در میان زاغان پنج زاغ بود به فضیلت رای و مزیت عقل مذکور و به یمن ناصیت و اصابت تدبیر مشهور و زاغان در کارها اعتماد بر اشارت و مشاورت ایشان کردند» (نصرالله منشی، ۱۳۸۵: ۱۹۲).

همچنان که پیداست شایستگی این زاغان برای همه اثبات شده است. نویسنده چند ویژگی مثبت را برای این زاغان برشمرده است که از آن میان، خردمندی و نیز اعتمادی که زاغان به آن‌ها دارند از همه بارزتر است. پادشاه زاغان از پنج زاغ بافضیلت می‌پرسد: «رای تو در این حادثه چه بیند؟» (همان: ۱۹۲). با نظراتی که زاغان ارائه می‌کنند، پادشاه با شق‌های مختلف روبه‌رو می‌شود. روشی که وی برای بحث گروهی برگزیده، روش بارش مغزی است. این روش «شیوه تولید راه‌حل‌های متنوع و متفاوت برای یک مسئله در یک زمان معین است» (Goetz and et al, 1992: 430). وزیر اول زاغان پیشنهاد می‌کند از آن منطقه بگریزند تا دیگر مورد هجوم بومان قرار نگیرند؛ ولی این راهکار ایرادش آن است که آبروی زاغان می‌رود و زبان سرزنش‌کنندگان بر آن‌ها دراز می‌شود.

زاغ دوم پیشنهاد می‌کند با بومان بجنگند ولی این هم راهکار خوبی نیست؛ چراکه زاغان در برابر بومان جنه کوچک‌تر و بالطبع قدرت جسمانی کمتری دارند. این راهکار باعث شکست زاغان خواهد شد. وزیر سوم از پادشاه می‌خواهد به بومان مالیات بدهند تا شرشان از سر زاغان کم شود. وزیر چهارم به مخالفت با نظر وزیر سوم می‌پردازد و می‌گوید: بهتر است آواره شویم تا این‌که به بومان باج بدهیم. «وداع وطن و رنج غربت به نزدیک من ستوده‌تر از آنکه حسب و نسب در من یزید کردن» (نصرالله منشی، ۱۳۸۵: ۱۹۵).

آنچه را که این چهار وزیر درباره مسئله می‌گویند، بر اساس آمایه ذهنی است. «فرد بر اثر آمایه ذهنی می‌کوشد تا مسئله‌ای تازه را همواره به راه‌هایی که قبلاً مورد استفاده بوده‌اند حل کند و همین باعث می‌شود که او به آزمودن راه‌حل‌های تازه و ناآشنا اقدام نکند» (سیف، ۱۳۹۵: ۴۰۱). وزیر پنجم نظر چهار وزیر دیگر را نمی‌پذیرد؛ زیرا نظریات آن‌ها را به‌صرفه نمی‌داند. او جنگ کردن را به‌خاطر احتمال شکست و مالیات دادن را به‌خاطر نام‌زشت رد می‌کند. «من چنان‌که جنگ را منکرم، تواضع و تذلل و قبول جزیت و خراج و تحمل عاری که زمانه کهن گردد و تاریخ آن تازه باشد، هم کارهم» (نصرالله منشی، ۱۳۸۵: ۱۹۷).

اگرچه چهار زاغ دیگر نظریاتی را بیان می‌کنند؛ ولی این نظریات به ذهن هرکسی ممکن است برسد و حاصل شتاب‌زدگی آنان است. این زاغ پنجم است که نظرش حاصل خلاقیت و اندیشه نجات‌بخش اوست. وزیر پنجم از پادشاه می‌خواهد که تنهایی با هم رایزنی کنند. زاغ به این خاطر در میان جمع راه‌حل خود را نمی‌گوید که ممکن است زاغان دیگر نظرش را سرکوب کنند و نگذارند عملی شود. از این گذشته، او می‌خواهد به قلب دشمن برود؛ بنابراین باید نظرش محرمانه بماند تا بومان او را با کمال میل بپذیرند. این وزیر ارزش مشورت را برای پادشاه زاغان یادآور می‌شود تا او با دل و جان به سخنانش گوش دهد. «پوشیده نماند که مشاورت برانداختن رای‌هاست و رای راست به تکرار نظر و تحصین سرّ حاصل آید» (همان: ۱۹۸).

در داستان شیر و نخجیران نیز هنگامی که قرعه به نام خرگوش می‌افتد، به رایزنی با حیوانات می‌پردازد. هدف خرگوش آن است که همه حیوانات را از دست شیر رهایی دهد. ولی آمایه ذهنی درباره این حیوانات نیز وجود دارد. آن‌ها همچنان راه‌حل قدیمی

خود را که قرعه‌کشی و خورده‌شدن است مطرح می‌کنند. لحن آن‌ها بسیار تند است و خرگوش را از هرگونه تلاش بازمی‌دارند.

قوم گفتندش که ای خرگوش دار خویش را اندازه خرگوش دار
هین چه لاف است اینکه از تو بهتران درنیاوردند اندر خاطر آن
(مولوی، ۱۳۹۰: ۴۸)

همچنان که خواهد آمد، خرگوش در پاسخ می‌کوشد آن‌ها را راضی کند و موفق هم می‌شود.

۲-۴. مراحل حل مسئله دیویی در داستان «بوف و زاغ» و «شیر و نخجیران»

۲-۴-۱. تشخیص مسئله

نخستین مرحله حل مسئله شناسایی علت‌ها و خود مسئله است. «قبل از آنکه بخواهیم مسئله‌ای را حل کنیم باید آن را پیدا کنیم» (جمعی از مؤلفان، ۱۳۹۰: ۲۹۴). وزیر پنجم در تنهایی از پادشاه می‌پرسد که «موجب عداوت و سبب دشمنی‌گی و عصبیت میان ما و بومان چه بوده است؟» (نصراالله منشی، ۱۳۸۵: ۲۰۱). در واقع، وزیر پنجم می‌خواهد بداند علت دشمنی میان زاغان و بومان تا چقدر اهمیت دارد. آیا ارزش آن را دارد که جان خود را به خاطر آن به خطر بیندازد.

در داستان «شیر و نخجیران»، مسئله آن است که شیر هر روز یکی از حیوانات را می‌خورد. هنگامی که قرعه به نام خرگوش درمی‌آید که خوراک شیر شود، وی مسئله را بیشتر درک می‌کند؛ مسئله‌ای که پایان آن مرگ او و به مرور زمان مرگ دیگر حیوانات است.

چون به خرگوش آمد این ساغر به دور بانگ زد خرگوش آخر چند جور
(مولوی، ۱۳۹۰: ۴۸)

ولی حیوانات او را سرکوب می‌کنند و از او می‌خواهند به سوی مرگ برود.

۲-۴-۲. تعریف و بازنمایی مسئله

پس از آنکه زاغ پنجم علت دشمنی زاغان و بومان را از پادشاه می‌پرسد، پادشاه زاغان علت دشمنی آن‌ها را بیان می‌کند. علت دشمنی بین زاغان و بومان آن بوده است که گروهی از مرغان تصمیم می‌گیرند بومی را امیر خود کنند. آن‌ها برای مشورت نزد یک زاغ می‌روند.

آن زاغ تا می‌تواند از بدی بومان می‌گوید: «اگر تمامی مرغان نامدار هلاک شده‌اندی و طاووس و باز و عقاب و دیگر مقدمات مفقود گشته، واجب بودی که مرغان بی‌ملک روزگار گذاشتندی و اضطراب متابعت بوم و احتیاج به سیاست رای او به کرم و مروت خویش راه ندادندی. منظر کریه و مخبر ناستوده و عقل اندک و سغه بسیار و خشم غالب و رحمت قاصر... از این اندیشه ناصواب درگذرید» (نصرالله منشی، ۱۳۸۵: ۲۰۱-۲۰۲).

با این سخنان است که آن مرغان از پیروی بوم سر باز می‌زنند. بنابراین بوم عصبانی می‌شود و به زاغ می‌گوید: «مرا آزرده و کینه‌ور کردی و میان من و تو وحشتی تازه گشت که روزگار آن را کهن نگرداند» (همان: ۲۰۸). سپس بومان به زاغان حمله‌ور می‌شوند و دشمنی آن‌ها شعله‌ور می‌شود.

در داستان «شیر و نخجیران»، خرگوش با دو مسئله مواجه است: راضی کردن حیوانات و کشتن شیر. حیوانات عادت کرده‌اند که هر روز خود را برای مرگ آماده کنند. این عادت آن‌ها با ترس از شیر آمیخته شده است. حال آنکه در داستان «بوف و زاغ» تنها یک مسئله وجود دارد. نارضایتی حیوانات برای خرگوش در حاشیه قرار دارد.

گفت ای یاران مرا مهلت دهید تا به مکرم از بلا بیرون جهید
تا امان یابد به مکرم جانتان ماند این میراث فرزندان
(مولوی، ۱۳۹۰: ۴۸)

در این ابیات پیداست که خرگوش مسئله را جان حیوانات و نجات آن‌ها می‌داند. خرگوش با بحث‌هایی که با حیوانات می‌کند، موفق می‌شود آن‌ها را راضی کند که راه‌حلی برای مقابله با شیر پیدا کند.

۲-۴-۳. پیدا کردن راه‌حل‌های مناسب

پادشاه زاغان پس از آنکه داستان دشمنی زاغان و بومان را برای وزیر پنجم کاملاً تشریح می‌کند، از وزیر پنجم می‌خواهد راه‌حلی ارائه کند که باعث رهایی آن‌ها از دست بومان شود. وزیر پنجم می‌گوید: باید به نیرنگی متوسل شویم تا بتوانیم بومان را شکست دهیم؛ زیرا نیرنگ در بسیاری از مواقع از جنگ بیشتر به کار می‌آید (نصرالله منشی، ۱۳۸۵: ۲۱۱). او راه‌حل خود را تنها برای پادشاه بیان می‌کند تا مبادا راه‌حل وی برملا

شود. «چنان صواب می بینم که ملک در ملا بر من خشمی کند و بفرماید تا مرا بزنند و به خون بیالایند و در زیر درخت بیفگند و ملک با تمامی لشکر برود و به فلان موضع مُقام فرماید و منتظر آمدن من باشد تا من از مکر و حیلت خویش بپردازم و بیایم و ملک را بیآگاهانم. ملک در باب وی، آن مثال بداد و با لشکر و حشم بدان موضع رفت که معین گردانیده بود» (همان: ۲۱۲).

در داستان «شیر و نخجیران»، حیوانات از خرگوش می خواهند راه حل خود را بگویند:
 ای که با شیری تو در پیچیده ای بازگو رأیی که اندیشیده ای
 (مولوی، ۱۳۹۰: ۵۰)

ولی خرگوش راه حل را نمی گوید و از راه حل با عنوان «راز» یاد می کند:
 گفت هر رازی نشاید باز گفت جفت طاق آید گهی که طاق جفت
 (همان)

خرگوش برخلاف زاغ نیازی به یاری کننده ندارد؛ بنابراین حق دارد که راه حل را برای کسی نگوید. از طرف دیگر اگر آن برملا کند ممکن به گوش شیر برسد.

۲-۴-۴. عمل کردن روی راه حل های کشف شده و پیش بینی نتایج

معمولاً در هنگام عمل کردن خلاقیت ها مشخص می شود. زاغان همان طور که قرار گذاشته بودند، وزیر پنجم را می زنند و به خون می آلاینند و همه از آن غار می روند. بومان به غار حمله می کند و تنها وزیر پنجم را نالان و خون آلود می یابد. این زاغ که نماینده شخصیتی خلاق در داستان است، در اجرای راه حل مسئله، نهایت زیرکی را به کار می برد. او از زبان بدن برای نشان دادن منظورش استفاده می کند. «زبان بدن گویای وضعیت درونی فرد است. خشم، آرامش، خجالت و... از جمله حالت هایی است که می توانیم با زبان بدن نشان دهیم» (زند، ۱۳۹۳: ۳۸). در واقع ظاهر خود را به گونه ای دگرگون می کند که به آن ها تلقین کند که تا سرحد مرگ او را زده اند. این مصداق آن است که «قضاوت افراد به ظاهر رفتار دیگران است نه به باطن آن ها» (گابری، ۱۳۷۰: ۳۵). او به پادشاه بومان می گوید: من طرفدار آشتی با شما بودم و از پادشاهمان خواستم که با شما آشتی کند.

«گفتم: ما را با بوم طاقت مقاومت نباشد؛ که دلیری ایشان در جنگ زیادت است و قوت و شوکت بیش دارند... زاغان در خشم شدند و مرا متهم کردند که تو به جانب بوم میل می‌داری، و ملک از قبول نصیحت من اعراض نمود و مرا بر این جمله عذابی فرمود و در زعم ایشان چنان دیدم که جنگ را می‌سازند» (نصرالله منشی، ۱۳۸۵: ۲۱۲).

وزیر پنجم زاغان چنان نقش خود را به‌خوبی اجرا می‌کند که از میان سه وزیر پادشاه بومان، تنها یک وزیر به کشتن او سفارش می‌کند (همان: ۲۱۳). وزیر دوم بومان که زاغ را ضعیف و بی‌یاور دیده است، می‌گوید: «من در کشتن او اشارتی نتوانم کرد که دشمن مستضعف بی‌عدد و عدت اهل بر و رحمت باشد» (همان: ۲۱۳). وزیر سوم بومان نیز درباره او می‌گوید: «آن اولی‌تر که او را باقی گذاشته آید و به‌جای او انعام فرموده» (همان: ۲۱۴). وزیر سوم دلیل خود را آن می‌داند که پراکندگی در میان دشمنان باعث پیروزی بومان می‌شود. به نظر می‌آید این دو وزیر به‌خاطر دلسوزی به این زاغ نتوانستند مسئله را تشخیص دهند.

وزیر مخالف زاغ که به نیرنگ زاغ پی برده است، می‌کوشد پادشاه بومان را از دوستی با او بازدارد. او زاغان را آزموده است و آن‌ها را به‌درستی می‌شناسد؛ با تکیه بر این شناخت به پادشاه بومان می‌گوید: «من زاغان را آزموده بودم و اندازه دوربینی و کیاست و مقدار رای و رویت ایشان بدانسته؛ تا این ملعون را بدیدم و سخن او بشنود، روشنی رای و بُعد غور ایشان مقرر گشت» (همان: ۲۲۲).

ولی پادشاه بومان به سخنان او توجهی نمی‌کند و دستور می‌دهد با زاغ به احترام برخورد کنند. همان وزیر مخالف به پادشاه می‌گوید: «اگر زاغ را نمی‌کشید، باری با وی زندگانی چون دشمنان کنید و طرفه‌العینی از غدر و مکر او ایمن م باشید» (همان: ۲۲۲). ولی پادشاه بومان به نصیحت او گوش نمی‌دهد و هر روز او را به خود نزدیک‌تر می‌کند تا جایی که زاغ وزیر در میان جمع به خودنمایی می‌پردازد: «اگر رای ملک بیند بفرماید تا مرا بسوزند و در آن لحظت که گرمی آتش به من رسید از باری عزّ اسمه بخواهم که مرا بوم گرداند، مگر بدان وسیلت بر آن ستمگار دست یابم و این دل بریان و جگر سوخته را بدان تشفی حاصل آرم» (همان: ۲۲۳).

این در حالی است که بوم مخالف زاغ بار دیگر می‌کوشد نیت او را برای همه آشکار سازد. او خطاب به زاغ می‌گوید: «اگر شخص پلید و جثه خبیث تو را بارها بسوزند و دریاها بران برانند گوهر ناپاک و سیرت مذموم تو از قرار خویش نگردد و خُبث ضمیر و کژی عقیدت تو نه به آب پاک شود و نه به آتش بسوزد... اگر ذات خسیس تو طاووس و سیمرغ تواند شد، میل تو از صحبت و مودت زاغان نگذرد» (همان: ۲۲۴).

ولی زاغ از آنجا که نمی‌خواهد نقشه‌اش به هم بخورد هیچ سخنی با بوم مخالف نمی‌گوید. برای اجرای نقشه، به صورت عمده به شکیبایی نیاز داریم (پولیا، ۱۳۶۶: ۸). او می‌داند که باید «به طرف مقابل اجازه داد ناراحتی‌ها، هیجان‌ها و خشم خود را بیرون بریزد. این رفتار به طرف مقابل فرصت آن را خواهد داد که عقده‌های خود را تخلیه کند» (فیشر و یوری، ۱۳۹۳: ۵۹).

زاغ هر روز خود را برای بومان عزیز می‌کند تا اینکه بر تمامی اسرار آن‌ها آگاه می‌شود. یک روز پنهانی فرار می‌کند و به نزد پادشاه زاغان می‌رود و به او می‌گوید: «تمامی بومان در فلان کوه‌اند و روزها در غاری جمله می‌شوند و در آن نزدیکی هیزم بسیار است. ملک، زاغان را بفرماید تا قدری از آن نقل کنند و بر در غار بنهند و به رخت شبانان که در آن حوالی گوسپند می‌چرانند آتش باشد، من فروغی از آن بیارم و زیر هیزم نهم. ملک مثال دهد تا زاغان به حرکت پر آن را بچلانند. چون آتش بگرفت، هرکه از بومان بیرون آید بسوزد و هرکه در غار بماند، از دود بمیرد» (نصرالله منشی، ۱۳۸۵: ۲۲۷)

پادشاه زاغان بر سخن او عمل می‌کند و زاغان بومان را نابود می‌کنند.

در داستان شیر و نخجیران، خرگوش برای رفتن به نزد شیر مدت‌زمانی تأخیر می‌کند. شیر که گرسنه است از خشم زمین را می‌کند و با خود می‌گوید: چرا گول حیوانات را خوردم. باید خودم دست به کار می‌شدم و هر روز یکی از آن‌ها را شکار می‌کردم (مولوی، ۱۳۹۰: ۵۲). این در حالی است که خرگوش در راه آمدن نیرنگ‌هایش را با خود تکرار می‌کند تا مبادا دچار اشتباه شود. هنگامی که به نزد شیر می‌آید، برای دیر آمدنش دلیل می‌آورد:

گفت خرگوش الامان عذریم هست گر دهد عفو خداوندیت دست

(همان: ۵۵)

ولی شیر به قدری خشمگین است که با سخنانش اجازه سخن گفتن به خرگوش نمی‌دهد. تا اینکه سرانجام خرگوش می‌گوید: «من از هنگام چاشت با خرگوشی دیگر، در راه آمدن به نزد تو بودیم که ناگهان شیری دیگر راه ما را سد کرد و آن خرگوش را گرفت. اکنون اگر روزی خود را می‌خواهی باید آن شیر را بکشی» (همان: ۵۶). خرگوش شیر را به سوی چاهی می‌برد که پیش تر نقشه کشیده است او را در آن بیندازد. وقتی که نزدیک چاه می‌رسند خرگوش نزدیک چاه نمی‌شود و اذعان می‌کند که از شیری که درون چاه قرار دارد می‌ترسد. او در پناه شیر می‌رود. هنگامی که شیر عکس خود و خرگوش را در آب می‌بیند گمان می‌کند خرگوش راست می‌گوید. بنابراین خرگوش را بر زمین می‌گذارد و خود را به درون چاه می‌اندازد و می‌کشد (همان: ۶۲).

می‌بینیم که خرگوش نیز به مانند زاغ از زبان‌بازی و زبان بدن که همان ترسان نشان‌دادن خویش است نیرنگ خود را به کار می‌بندد. آن‌ها هر دو توانسته‌اند اعتماد دشمن را به خود جلب کنند و در فرصت مناسب نقشه خود را عملی کنند.

۲-۴-۵. نگاه به عقب و ارزشیابی نتایج فعالیت‌ها

بعد از آنکه زاغان بر بومان پیروز می‌شوند، پادشاه زاغان، زاغ پنجم را تحسین می‌کند و از او می‌پرسد: چگونه توانست این مدت دراز را در میان بومان زندگی کند. او در پاسخ می‌گوید: از آنجا که برای پادشاه خدمت می‌کردم، بر سختی‌ها مقاومت نمودم (نصرالله منشی، ۱۳۸۵: ۲۲۸). آنگاه پادشاه زاغان و زاغ وزیر دلیل شکست بومان را ستمگری وزیران ناشایست و گوش ندادن به سخنان وزیر شایسته می‌دانند. زاغ وزیر علت پیروزی خود را صبر کردن و مدارا با دشمن می‌داند. «اگر من صبری کردم همین مزاج داشت که هلاک دشمن و صلاح عشیرت را متضمن بود و نیز دشمن را به رفق و مدارا نیکوتر و زودتر مستأصل توان گردانید که به جنگ و مکابره» (همان: ۲۳۳). پادشاه نیز علت پیروزی زاغان را واگذاری کارهای مهم به وزیر خیرخواه معرفی می‌کند (همان: ۲۳۴).

در داستان شیر و نخجیران، هنگامی که خرگوش خبر پیروزی خود را برای حیوانات می‌برد، آن‌ها از او می‌خواهند چگونه پیروزی خود را برایشان توضیح دهد. خرگوش تأیید خداوندی را علت پیروزی می‌داند:

گفت تأیید خدا بود ای مهان و نه خرگوشی که باشد در جهان
 قوتم بخشید و دل را نور داد نور دل مر دست و پا را زور داد
 (مولوی، ۱۳۹۰: ۶۴)

مولوی مانند دیگر حکایات مثنوی این حکایت را عرفانی تفسیر می‌کند. تفاوت بیان مولوی و کلیله و دمنه در آن است که مولوی به تفسیرهای عرفانی حکایات می‌پردازد؛ در حالی که کلیله و دمنه حکایات را برای امور دنیوی بیان می‌کند. در کلیله و دمنه، وقتی که حیوانات از چگونگی پیروزی خرگوش می‌پرسند، او می‌گوید: «او را غوطی دادم که چون گنج قارون خاک خورد شد» (نصرالله منشی، ۱۳۸۵: ۸۸).

۳. نتیجه‌گیری

امروزه موضوع حل مسئله و خلاقیت یکی از موضوعات بسیار مهم علوم انسانی و سایر علوم است. جان دیویی از جمله روان‌شناسانی است که اصولی را برای حل مسئله ارائه کرده است. کلیله و دمنه و مثنوی معنوی پر از روش‌های حل مسئله خلاقانه هستند. این دو کتاب از روش تمثیل برای بیان مقصود خود بهره برده و حکایات زیادی را برای بیان حل مسئله آورده‌اند. در این پژوهش، داستان بوف و زاغ از کلیله و دمنه و شیر و نخجیران از مثنوی معنوی، به‌عنوان نمونه با تأکید بر نظریه حل مسئله جان دیویی مورد بررسی قرار گرفت. شخصیت‌های این دو داستان، به‌صورت منطقی طبق اصول دیویی در صدد حل مسئله برآمده‌اند. اصول دیویی و کنش شخصیت‌های دو داستان بدین صورت است:

الف. تشخیص مسئله: در داستان بوف و زاغ، وزیر پنجم در صدد برمی‌آید مسئله را درک کند. اینکه آیا در میان زاغان و بومان دشمنی وجود دارد؟ در داستان شیر و نخجیران، هنگامی که قرعه به نام خرگوش درمی‌آید خوراک شیر شود، مسئله را درمی‌یابد.

ب. تعریف و بازنمایی مسئله: در داستان بوف و زاغ، زاغ وزیر از پادشاه می‌خواهد علت دشمنی زاغان و بومان را برایش توضیح دهد. در داستان شیر و نخجیران، خرگوش با دو مسئله راضی کردن حیوانات برای کشتن شیر و رهایی از دست شیر مواجه است. خرگوش با سخنانش مسئله شیر را برای حیوانات آشکارتر می‌کند.

ج. پیدا کردن راه حل مناسب: راه حل زاغ وزیر آن است که به نیرنگی متوسل شوند تا بتوانند در درون بومان نفوذ کنند. راه حل خرگوش نیز آن است که نخست اعتماد شیر را به خود جلب کند، سپس نیرنگ خود را عملی سازد.

د. عمل کردن بر روی راه حل های کشف شده و پیش بینی نتایج: در داستان بوف و زاغ، زاغ وزیر را به صورت ظاهری ضرب و شتم می کنند و در غار سکونتگاهشان رها می سازند و می روند و بومان که از نیرنگ آن ها بی اطلاع اند او را پذیرا می شوند. زاغ وزیر محرم اسرار بومان می شود و موفق می شود با گریختن از نزد آن ها به سوی زاغان برود و با هماهنگ کردن کارها بومان را از بین ببرد. در داستان شیر و نخجیران، خرگوش در رفتن به نزد شیر تأخیر می کند و علت دیر آمدن را شیری می داند که در چاهی زندگی می کند و خرگوش همراهش را به زور ستانده است. شیر برای سرکوب آن شیر که جز عکس خودش نیست، خود را به ته چاه می اندازد. خلاقیت زاغ و خرگوش را در این مرحله می توانیم دید.

ه. نگاه به عقب و ارزشیابی نتایج فعالیت ها: زاغ وزیر علت پیروزی را صبر کردن و مدارا کردن با دشمن می داند و پادشاه علت پیروزی را واگذاری کارها به وزیر خیرخواه بیان می کند. خرگوش نیز علت پیروزی خود را کمک خداوند معرفی می کند. نگاه کلیله و دمنه به پیروزی زاغان نگاهی مادی گرایانه است، ولی مولوی تفسیری عرفانی از تمثیل دارد.

پی نوشت ها

1. Herbert Fox
2. William James
3. John Dewey
4. James Rowland Angell
5. Fable
6. Johannes Hertel
7. Edgerton
8. Arthur. W. Reyder

منابع

۱. اسماعیل پور، ابوالقاسم (۱۳۹۳)، *اسطوره بیان نمادین*، چ ۴، تهران: انتشارات سروش.
۲. اکبری، بهمن، *توزنده جانی*، حسن و ابوالقاسمی، شهنام (۱۳۸۴)، *درآمدی بر روان‌شناسی عمومی*، چ ۴، تهران: انتشارات شهر فیروزه.
۳. بازان، تونی (۱۳۸۹)، *نیروی ذهن خلاق*، ترجمه زهرا فرزانه، تهران: انتشارات بوکتاب.
۴. پورنامداریان، تقی (۱۳۶۷)، *رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی*، چ ۳، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
۵. پولیا، جورج (۱۳۶۶)، *چگونه مسئله را حل کنیم*، ترجمه احمد آرام، چ ۱، تهران: دفتر پژوهش‌های مؤسسه کیهان.
۶. تقوی، محمد (۱۳۷۶)، *حکایت‌های حیوانات در ادب فارسی*، تهران: انتشارات روزنه.
۷. جمعی از مؤلفان (۱۳۹۰)، *روان‌شناسی عمومی*، تهران: انتشارات پیام نور.
۸. جهانگرد، فرانک، صدیقی، مصطفی و گلستانی حتکنی، طیبه (۱۳۹۰)، «نمادشناسی حکایت بوف و زاغ کلیل و دمنه بر پایه اساطیر ایران و هند»، *مجله بوستان ادب دانشگاه شیراز*، سال سوم، شماره ۱، ۷۵-۹۷.
۹. ویشنو شرما (۱۳۶۳)، *پنجاکیانه یا پنج داستان (کلیل و دمنه)*، ترجمه مصطفی خالقداد عباسی، تصحیح و توضیح و مقدمه محمدرضا جلالی نائینی، محمود عابدی و تاراچند، چ ۱، تهران: انتشارات اقبال.
۱۰. دوبلوا، فرانسوا (۱۳۸۲)، *برزوی طیب و منشأ کلیل و دمنه*، ترجمه صادق سجادی، چ ۴، تهران: انتشارات طهوری.
۱۱. رضائیان، علی (۱۳۹۵)، *مبانی سازمان و مدیریت*، چ ۱۹، تهران: انتشارات سمت.
۱۲. زمانی، کریم (۱۳۸۹)، *شرح جامع مثنوی معنوی*، چ ۳۳، تهران: انتشارات اطلاعات.
۱۳. زند، فاطمه (۱۳۹۳)، *اصول و فنون مذاکره*، چ ۲، تهران: انتشارات آها.
۱۴. سیف، علی اکبر (۱۳۹۵)، *روان‌شناسی پرورشی نوین: روان‌شناسی یادگیری و آموزش*، چ ۹، تهران: انتشارات دوران.

۱۵. شریعت‌مداری، علی (۱۳۹۳)، اصول و فلسفه تعلیم و تربیت، چ ۶، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۶. شعبانی، حسن (۱۳۹۶)، مهارت‌های آموزشی و پرورشی (جلد اول: روش‌ها و فنون تدریس)، چ ۲۴، تهران: انتشارات سمت.
۱۷. شیخلووند، فاطمه و مستعلی‌زاده، ته‌میننه (۱۳۹۵)، «بررسی اخلاق مدیریتی در کلیله و دمنه»، نشریه پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال هشتم، شماره ۳۲، ۱۳۷-۱۶۰.
۱۸. صفوی، امان‌الله (۱۳۶۹)، کلیات روش‌ها و فنون تدریس، تهران: شرکت چاپ و نشر ایران.
۱۹. عباسی، حبیب‌الله و بالو، فرزاد (۱۳۸۸)، «بررسی روایت‌شناختی حکایت نخجیران و شیر از مثنوی مولوی»، مجله هنر، شماره ۸۸، ۲۹-۸.
۲۰. فتوحی رودم‌عجنی، محمود (۱۳۸۹)، بلاغت تصویر، چ ۲، تهران: نشر سخن.
۲۱. فیشر، راجر و یوری ویلیام (۱۳۹۳)، اصول و فنون مذاکره، ترجمه مسعود حیدری، چ ۱۸، تهران: انتشارات سازمان مدیریت صنعتی.
۲۲. گابر، دان (۱۳۷۰)، روان‌شناسی دوستی، ترجمه محمدعلی فرجاد، چ ۱، تهران: انتشارات الهام.
۲۳. گوتک، ج‌رالد ال. (۱۳۹۶)، مکاتب فلسفی و آراء تربیتی، ترجمه محمدجعفر پاک‌سرشت، چ ۱۷، تهران: انتشارات سمت.
۲۴. مح‌جوب، محمدجعفر (۱۳۳۶)، «کلیله و دمنه»، نشریه فرهنگ ایران زمین، شماره ۵، ۲۶۱-۹۷.
۲۵. محمدی افشار، هوشنگ (۱۳۹۴). «مقایسه دو واقعه از تاریخ هردوت با دو داستان از کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه»، نشریه ادبیات تطبیقی دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال هفتم، شماره ۱۳، ۲۰۱-۲۲۱.
۲۶. نبی‌لو، علیرضا (۱۳۸۹)، «روایت‌شناسی داستان بوم و زاغ در کلیله و دمنه»، نشریه ادب پژوهی، شماره ۱۴، ۲۸-۷.

۲۷. مولوی، جلال‌الدین (۱۳۹۰)، **مثنوی معنوی**، تصحیح رینولد ا. نیکلسن، چ ۵، تهران: انتشارات هرمس.

۲۸. نصرالله منشی، ابوالمعالی (۱۳۸۵)، **کلیله و دمنه**، تهران: انتشارات امیرکبیر.

۲۹. یوسفی، محمدرضا و عامل محرایی، ابراهیم (۱۳۹۵)، **زاغ و مار: برگرفته از کلیله و دمنه: مهارت حل مسئله**، چ ۴، تهران: فرای علم.

30. Bolton, Robert (1986), **People Skills**, New York: Simon & Schuster, Inc.

31. Goetz, E.T, Alexander, P.A. and Ash, M.J. (1992), **Educational Psychology: A Classroom Perspective**. Maxwell Macmillan International.

32. Santroch, John, W. (2010), **Educational Psychology** (2nd & 3rd ed), New York: McGraw-Hill.